



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه سی و یکم؛ دوشنبه ۱۳/۹/۱۳۹۱

بیان سید خویی^{ره} در تعارض روایات دال بر عدم وجوب فحص با آیات شریفه

سید خویی^{ره} از آن جایی که دلالت روایات وجوب فحص را بر ما نحن فيه که مجهول المالک است تمام ندانستند و در سند بعضی مناقشه کردند، به ناچار نمی‌توانند به وسیله‌ی این روایات، روایاتی را که بالاطلاق دال بر عدم وجوب فحص است تقیید کنند. پس از یک طرف اطلاق آیات شریفه دلالت بر وجوب فحص می‌کند و از طرف دیگر اطلاق روایات دلالت بر عدم وجوب فحص می‌کند و از آن جایی که نسبت بین آیات شریفه و این روایات به نحو عموم و خصوص مطلق نیست، آیات شریفه نمی‌توانند این روایات را تقیید کنند، بلکه چون نسبتشان عموم و خصوص من وجه است، تعارض می‌کنند.^۱

۱. مصباح الفقه (المکاسب)، ج ۱، ص ۵۱۱:

و قد يقال بوجوب الفحص لوجهين: الوجه الأول: الاخبار الدالة على وجوب الفحص عن المالك، فان مقتضى القاعدة تقیید المطلقات بهذه الاخبار ...

الوجه الثاني: أن الآية المتقدمة في أول المسألة تقتضي وجوب الفحص عن المالك مقدمة للرد الواجب، سواء أكانت الأمانة مالكية، كالوديعة و العارية و نحوهما أم شرعية، كاللقطة و مجهول المالك، و مال السرقة و الخيانة و الغصب، و المال المأخوذ من الجائر مع العلم بكونه مغضوباً، ولكنه مقيد بالتمكن العقلي من الأداء و الفحص، لقبح التكليف بغير المقدور، و عليه فلا يجب الفحص مع عدم التمكن منه، و المطلقات المتقدمة ظاهرة في وجوب التصديق بمجهول المالك على وجه الإطلاق حتى مع التمكن من الفحص، و إذن فالنسبة بينهما هي العموم من وجه، فإن الآية أعم من حيث المورد، لشمولها الأمانات المالكية و الشرعية، و أخص من حيث وجوب الفحص، لاختصاصها بصورة التمكن منه، و المطلقات المتقدمة أعم من جهة الفحص، لشمولها صورتي التمكن من الفحص و عدمه، و أخص من حيث المورد، لاختصاصها بمجهول المالك، فتقع المعارضة بينهما في مجهول المالك مع التمكن من الفحص، فمقتضى الآية هو وجوب الفحص عن المالك مع التمكن منه، و مقتضى الروایات هو جواز التصديق به قبل الفحص عنه، سواء تمكن منه أم لا، و قد حققنا في مبحث التعادل و الترجيح من علم الأصول أنه إذا تعارض الخبر مع الكتاب معارضة العموم من وجه ترفع

بیان نسبت عموم و خصوص من وجه بین آیات شریفه و روایات دالّ بر عدم وجوب فحص

از آن جایی که خطابات شارع مقید به قید لُبّی قدرت می‌باشد، پس آیات شریفه‌ی دالّ بر وجوب فحص، مقید به صورت قدرت بر فحص بوده، در نتیجه از این حیث نسبت به روایات دالّ بر عدم وجوب فحص اخص می‌باشد؛ چون این روایات دالّ بر عدم وجوب فحص است؛ چه امکان و قدرت بر فحص باشد و چه نباشد.

از طرف دیگر روایات دالّ بر عدم وجوب فحص نیز از حیثی نسبت به آیات شریفه اخص است؛ چون این روایات اختصاص به مثل مجهول المالک دارد که امانت بودنش به نحو امانت شرعی است؛ نه امانت مالکی، ولی آیات شریفه اعم بوده، شامل امانت شرعی و مالکی هر دو می‌شود و مجهول المالک مع التمكن من الفحص، مورد اجتماع آیات مبارکه و روایات است.

بنابراین نسبت بین آیات شریفه و این روایات، عموم و خصوص من وجه می‌باشد؛ نه عموم و خصوص مطلق و در نتیجه آیات شریفه نمی‌توانند این روایات را تقیید کنند، بلکه چون این روایات با آیات شریفه تعارض می‌کنند، به مقتضای روایاتی که می‌فرماید «ما خالف کتاب الله کنار گذاشته می‌شود»، اطلاق این روایات تاب مقاومت در مقابل اطلاق آیات شریفه را نداشته، از حجّیت ساقط می‌شود در نتیجه ما می‌مانیم و اطلاق آیات شریفه که دالّ بر وجوب فحص می‌باشد و حتّی بنا بر فرض تساقط در ماده‌ی اجتماع، مرجع ادله‌ی حرمت تصرف در مال غیر بدون اذن است.

بنابراین سید خوبی هم در نهایت مانند ما قائل به وجوب فحص می‌باشند، ولی طریق استدلال‌شان با ما

البد عن الخبر، و يؤخذ بعموم الكتاب أو بإطلاقه، و عليه فلا بد من الأخذ بإطلاق الآیة و الحكم بوجود الفحص مع التمكن منه، و رفع اليد عن المطلقات الظاهرة فی عدم وجوبه. و مع الإغضاء عما ذكرناه، و الحكم بالتساقط يرجع الى ما دل على حرمة التصرف في مال الغير بدون إذنه.
۱. از جمله می‌توان به این روایات اشاره کرد:

✓ وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب ۹، ح ۲۹، ص ۱۱۸:

سَعِيدُ بْنُ هَبِةَ اللَّهِ الرَّأُوْدِيُّ فِي رِسَالَتِهِ الَّتِي أَلْفَهَا فِي أَحْوَالِ أَحَادِيثِ أَصْحَابِنَا وَ إِنْبَاتِ صِحَّتِهَا عَنْ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ ابْنَيْ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ أَبِي الْبَرَكَاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ بَابُوَيْهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوهُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى أَحْبَارِ الْعَامَّةِ فَمَا وَافَقَ أَحْبَارَهُمْ فَذَرُّوهُ وَ مَا خَالَفَ أَحْبَارَهُمْ فَخُذُوهُ.

✓ همان، ح ۱۰، ص ۱۰۹ و الكافي، ج ۱، ص ۱۶۹:

وَ عَنْهُ [محمد بن يعقوب عن علي بن إبراهيم] عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنْ عَلَيَّ كُلُّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَيَّ كُلُّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ.

تفاوت دارد.

نقد کلام سید خویی رحمته الله علیه

اولاً: همان‌طور که بیان کردیم از مجموع روایات دالّ بر وجوب فحوص؛ خصوصاً صحیح‌های یونس بن عبدالرحمان استفاده کردیم فحوص از مالک چه فی‌الجمله معلوم باشد و چه مجهول مطلق باشد، واجب است. و از آن‌جا که روایات دالّ، اختصاص به امانت شرعی دارد، می‌تواند اطلاق روایات دالّ بر عدم وجوب فحوص را تقیید کند. و در نتیجه اطلاق روایات دالّ بر تصدّق و عدم وجوب فحوص حتّی با تمکّن از فحوص تقیید می‌شود و منحصر می‌شود به صورت بعد از فحوص از مالک و صورت عدم تمکّن از فحوص از مالک؛ مثلاً روایاتی که می‌فرمود «تَصَدَّقْ بِهِ» بعد از تقیید چنین می‌شود «تَصَدَّقْ بِالْمَالِ بَعْدَ الْفَحْصِ وَالْيَأْسِ عَنِ الظَّفَرِ بِالْمَالِ عِنْدَ التَّمَكُّنِ مِنَ الْفَحْصِ» و در نتیجه روایات تصدّق بالمال بر اساس مبنای انقلاب نسبت که از جانب ایشان نیز پذیرفته است، آن‌حص از آیه‌ی شریفه می‌شود و مفید و وجوب تصدّق به مال مجهول المالك است با عدم امکان فحوص یا بعد از فحوص و یأس از ظفر به مالک.

ثانیاً: آیه‌ی شریفه‌ی «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» و آیات دیگر بیان می‌کنند امانات را باید به اهلش أداء کرد و مراد از اهل همیشه مالک نیست، بلکه گاهی مالک است، گاهی ولیّ مالک، گاهی امام علیه السلام و گاهی مساکین و خلاصه مراد از اهل یعنی کسی که شایستگی دریافت امانت را دارد. اگر مالک معلوم باشد آن اهل، مالک است، اگر معلوم نباشد، مساکین است و ... بنابراین روایات دالّ بر وجوب تصدّق که استفاده‌ی عدم وجوب فحوص از آن می‌شود، نمی‌تواند تعارضی با آیات شریفه به آن نحو که سید خویی فرمودند داشته باشد.

آیا قول مدعی مالکیت مطلقاً پذیرفته می‌شود یا ...؟

مطلب دیگری که مرحوم شیخ در این‌جا بیان می‌کند آن است که اگر بعد از فحوص و اعلان، کسی ادعای مالکیت آن مال مجهول المالك را کرد، آیا صرف ادعا کافی است که به او تحویل دهیم - کما این‌که در بعضی موارد این‌چنین است؛ مثلاً اگر مشتری در منزلی که از بایع خریداری کرده چیزی پیدا کرد و بایع ادعا کرد مال من است، به صرف ادعای بایع باید به او تحویل داد - یا این‌که باید نشانی بدهد و یا بینه یا قطع وجود داشته باشد؟ پس سه احتمال وجود دارد:

۱. به صرف ادعا باید تحویل داد.

۲. اگر نشانی داد باید تحویل داد.

۳. اگر بینه اقامه کرد یا قطع حاصل شد باید تحویل داد.^۱

استدلال به صحیح‌هی منصور بن حازم بر کفایت صرف ادعا

مستند احتمال اول می‌تواند صحیح‌هی منصور بن حازم باشد که این چنین است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ عَشْرَةَ كَانُوا جُلُوسًا وَ سَطَّهْمُ^۲ كَيْسٌ فِيهِ أَلْفٌ دِرْهَمٍ فَسَأَلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا أَلَيْسَ هَذَا الْكَيْسُ فَقَالُوا كُلُّهُمْ لَا وَقَالَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ هُوَ لِي فَلَمَنْ هُوَ؟ قَالَ: لِلَّذِي ادَّعَاهُ.
وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ^۳ عَنْ يُونُسَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ وَ رَوَاهُ فِي النَّهَائِيَةِ^۴ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ.

منصور بن حازم می‌گوید به امام صادق عليه السلام عرض کردم ده نفر [در محلی] نشسته بودند و در موضعشان کیسه‌ای بود که هزار درهم در آن بود، یکی از دیگران پرسید آیا این کیسه مال شماست؟ همه گفتند نه، مال ما نیست. یک نفر گفت مال من است. [با این وصف] این کیسه مال کیست؟ حضرت فرمودند: مال کسی است که آن را ادعا کرده است.

سند شیخ تمام است؛ زیرا ظاهراً مراد از محمد بن الولید، الخزاز ثقة است.

چه بسا کسی استنباط کند این روایت دلالت می‌کند صرف ادعای مالکیت، در صورتی که مدعی دیگری نباشد کفایت می‌کند و باید مال را به مدعی تحویل داد.

۱. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۱۸۵.

و لو جهل صاحبه وجب الفحص مع الإمكان؛ لتوقف الأداء الواجب بمعنى التمكين و عدم الحبس على الفحص، مضافاً إلى الأمر به فى الدين المجهول المالك، ثم لو ادّعا مدّع، ففى سماع قول من يدّعيه مطلقاً؛ لأنّه لا معارض له، أو مع الوصف؛ تنزيلاً له منزلة اللقطة، أو يعتبر الثبوت شرعاً؛ للأصل، وجوه.

۲. کتاب العين، ج ۷، ص ۲۷۹.

الْوَسْطُ، مخففاً يكون موضعاً للشيء، تقول: زيد وَسَطَ الدَّارِ، فإذا نصبت السنين صار اسماً لما بين طرفي كل شيء.

۳. رجال النجاشي، ص ۳۴۵.

محمد بن الوليد البجلي الخزاز أبو جعفر الكوفي ثقة، عين، تقي الحديث، ذكره الجماعة بهذا روی عن يونس بن يعقوب و حماد بن عثمان و من كان فى طبقتهما، و عمر حتى لقيه محمد بن الحسن الصفار و سعد. له كتاب نوادر أخبرنا محمد بن محمد قال: حدثنا جعفر بن محمد قال: حدثنا علي بن الحسين السعدآبادي، عن أحمد بن محمد بن خالد، عنه بكتابه.

۴. وسائل الشيعه، ج ۲۷، كتاب القضاء، ابواب كفيّة الحكم و احكام الدعوى، باب ۱۷، ح ۱، ص ۲۷۳ و الكافي، ج ۷، ص ۴۲۲.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی